

www.ketab.ir

# شکست ناپذیر



روایتی از بقا و رستگاری در جنگ جهانی دوم

لورا هیلن برند

محمد عباس آبادی

www.ketab.ir

سرشناسه: هیلن برند، لورا، ۱۹۶۷- م. Hillenbrand, Laura، ۱۹۶۷-

عنوان و نام پدیدآور: شکست ناپذیر: روایتی از بقا و رستگاری در جنگ جهانی دوم/لورا هیلن برند؛ مترجم محمد عباس آبادی.

مشخصات نشر: تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۵۲۰ ص.؛ مصور، نقشه.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۸۲۵-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان اصلی: Unbroken : a World War II story of survival, resilience, and redemption , 2014.

عنوان دیگر: روایتی از بقا و رستگاری در جنگ جهانی دوم.

شناسه افزوده: عباس آبادی، محمد، ۱۳۶۸-، مترجم

رده بندی کنگره: DA۸۰۵

شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۶۸۳۳۳

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

www.ketab.ir



کتابسرای تندیس

شکست ناپذیر؛ روایتی از بقا و رستگاری در جنگ جهانی دوم

نویسنده: لورا هیلن بیزند

مترجم: محمد عباس آبادی

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۲

شمارگان: ۳۰۰

چاپ: غزال

صحافی: کیمیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۸۲۵-۶

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی‌راد، پلاک ۱۰ واحد ۲  
کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، نرسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷  
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۳۸۷۹ - ۰۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷  
[www.tandispub.com](http://www.tandispub.com)

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

## پیشگفتار

به هر سمتی نگاه می‌کرد تنها چیزی که می‌دید آب بود. ۲۳ ژوئن ۱۹۴۳ بود. جایی در پهنه‌ی بی‌کران اقیانوس آرام، لویی زمپیرینی<sup>۱</sup>، بمب‌انداز نیروی هوایی ایالات متحده و دنده‌ی المپیک، روی قایق نجاتی درازکشیده بود که به آرامی به سمت غرب کشیده می‌شد. یک گروه‌بان هم، یکی از مسلسل‌چی‌های هواپیمایش، کنار او ولو شده بود. یکی دیگر از خدمه که روی پیشانی‌اش زخمی زیگ‌اگی بود، روی قایق نجات دیگری دراز کشیده بود. قایق‌ها به هم بسته شده بودند. از تن‌هایشان که در افتاب سوخته و لکه‌های رنگ زرد قایق نجات رویشان مانده بود چیزی جز پوست و استخوان نمانده بود. کوسه‌ها به آرامی دورشان چرخ می‌زدند و پشتشان را به قایق‌ها می‌کشیدند و منتظر بودند.

بیست و هفت روز بود شناور مانده بودند. بایک جریان استوایی دست‌کم هزاروپانصد کیلومتر غوطه خورده و به اعماق آب‌های تحت کنترل ژاپن کشیده شده بودند. قایق‌ها داشتند مثل ژله می‌شدند و بوی سوختگی ترش از آن‌ها بلند می‌شد. تن‌هایشان پر بود از زخم‌های نمک و لب‌هایشان آن قدر ورم کرده بود که به سوراخ‌های بینی و چانه‌هایشان چسبیده بود. روزها به آسمان چشم می‌دوختند و آهنگ «کریسمس سفید» را می‌خواندند و درباره‌ی غذا زمزمه می‌کردند. هیچ‌کس حتی دیگر دنبالشان نمی‌گشت. در میان صد و شصت و پنج کیلومتر مربع اقیانوس تنها مانده بودند.

یک ماه پیش، زمپیرینی بیست و شش ساله یکی از بهترین دوندگان دنیا بود که

خیلی‌ها انتظار داشتند اولین کسی باشد که در چهار دقیقه یک مایل<sup>۱</sup> بدود که یکی از مشهورترین رکوردها در ورزش بود. حالا بدن المپیکی‌اش تحلیل رفته و به زیر چهل و پنج کیلو رسیده بود و پاهای معروفش دیگر نمی‌توانستند از جا بلندش کنند. تقریباً همه‌ی اعضای خانواده‌اش فکر می‌کردند مرده است.

در آن صبح روز بیست و هفتم صدای ضرب موزون بمی را از دور شنیدند. هر خدمه‌ی پروازی این صدا را می‌شناخت: پیستون. چشمانش به درخششی در آسمان افتاد؛ هواپیمایی بود که در ارتفاع پرواز می‌کرد. زمپرنی دو منور شلیک کرد و رنگ پودر شده را به داخل آب تکاند و رنگ نارنجی روشن دور قایق‌ها را فرا گرفت. هواپیما به راهش ادامه داد و به تدریج ناپدید شد. افراد مایوس شدند. سپس صدا برگشت و هواپیما دوباره وارد دید شد. خدمه‌ی هواپیما آن‌ها را دیده بودند.

وامانده‌ها با دستانی که فقط پوست زرد و استخوان از آن‌ها باقی مانده بود دست تکان دادند و با صدایی که از تشنگی نازک شده بود فریاد زدند. هواپیما ارتفاعش را کم کرد و از کنار قایق‌ها رد شد. زمپرنی نیم رخ خدمه‌ی آن را دید که در برابر رنگ آبی روشن آسمان تیره شده بودند.

صدای غرشی گوش خراش آمد. انگار آب و خود قایق‌ها به غلیان آمده بودند. شلیک مسلسل بود. هواپیمای نجات آمریکا نبود بمب افکن ژاپن بود.

خودشان را به آب پرت کردند و زیر قایق‌ها ماندند و وقتی گلوله‌ها لاستیک را سوراخ سوراخ می‌کرد و خطوط کف آلودی را اطراف صورت‌هایشان در آب ایجاد می‌کرد خودشان را از ترس جمع می‌کردند. شلیک‌ها ادامه پیدا کرد، سپس با عبور بمب افکن از بالای سرشان تمام شد. خودشان را کشیدند روی تنها قایقی که هنوز تا حد زیادی باد داشت. بمب افکن به پهلوی چرخید و برگشت. وقتی در خط مستقیم قرار گرفت، زمپرنی دید که لوله‌های مسلسل مستقیم هدفشان گرفته است.

زمپرنی به همکارهایش نگاه کرد. ضعیف‌تر از آن بودند که دوباره به آب برگردند. هنگامی که کف قایق دراز کشیده و دستانشان را روی سر گذاشته بودند، زمپرنی به تنهایی به داخل آب پرید.

جایی در زیر قایق، انتظار کوسه‌ها به سر آمده بود. چرخ زدند و به سمت مرد زیر قایق شنا کردند.